



امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ خَصَالٌ ثَلَاثٌ:
التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَحَسَنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا.

هیچ بنده ای حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر این که در او سه خصلت باشد:

دین شناسی، برنامه ریزی درست در زندگی و شکیبایی در مصیبت ها.

(بحار الانوار، جلد ۷۸، ص ۳۳۹)



خ طابه

خداوند در قواعد زندگی انسان، کسی را که بخواهد به صورت فردی به کمال برسد، به ابتر بودن محکوم کرده است

بیانات آقای اخوت با موضوع برنامه ریزی در سبک زندگی مجاهدانه، پنجشنبه ۷ و ۱۴ دی ماه (قسمت پانزدهم)

تعادل بخشی بین برنامه ریزی و دریافت الهام ربانی جهت اقدام و عمل

بحث قبلی ما درباره سبک زندگی مجاهدانه بود و در آن بیان شد فردی می تواند مجاهد باشد که در تضادهای مختلف به تعادل برسد. حدود ۱۶ نوع تضاد را مطرح کردیم که تا ۴۰ نوع هم قابل احصاست.

یکی از انواع تضادهای زندگی که می خواهیم راجع به آن صحبت کنیم و بسیار مهم نیز هست اینکه قلب مجاهد باید به الهامات الهی وصل بوده و از پیش، برای خود برنامه ریزی نکرده باشد؛ اما در عین حال می بایست برای خود برنامه هم داشته باشد. به بیان دیگر، در زندگی مجاهدانه، فرد باید، در لحظه، مُلهم به الهام ربانی بوده و بر اساس برنامه ای از پیش تعیین عمل ننماید؛ اما از سوی دیگر باید برنامه نیز داشته باشد. این در حالی است که بعضی فقط بلدند مُلهم باشند و بعضی فقط بلدند که برنامه داشته باشند!

آن دسته از افراد که فقط برنامه محورند، نوعا زندگی های بسیار سخت و شکننده ای دارند که اصطلاحا به آن دیسپلین می گویند. مثلا فرد تصمیم گرفته فلان کارها را در این هفته انجام بدهد، اما نشده است، در نتیجه اخلاقش بد می شود؛ چون از برنامه هایش عقب افتاده است. اگر هم بخواهد برنامه هایش را اجرا کند، یک حال بد دیگری خواهد داشت. چنین فردی خیلی گرفتار است.

در سمت دیگر، آن هایی هستند که فقط با الهام کار کرده و برنامه ندارند. این دسته پیشرفت می کنند؛ اما پیشرفت هایشان قابل رصد و ارزیابی برای خودشان نیست.

باید بین این دو مورد را جمع کرد؛ اما جمع این دو چگونه امکان دارد؟ باید مدل آن، مدل لبله القدر بشود. یعنی برنامه را باید در هر سالی، متناسب و بر اساس الهام در نظر گرفت و برای یک سال برنامه تدارک دید. حتی ماها را هم مشخص کرد، طوری که اگر کسی پرسید چرا این برنامه گذاشته شده و برنامه دیگری نیست، بتوانیم بگویم طبق یک بررسی و محاسبه توان و استطاعتمان، و نیز در نظر گرفتن اقتضائات و نیازها، این کارها پیش بینی شده اند. این گونه، الهاماتی تحت تاثیر محاسباتی که انجام شده و بستری که ایجاد کرده ایم برای ما اتفاق می افتند. در واقع، هر طور که به مسائل نگاه کنید، الهام خاصی به شما می شود. تفکر و تعقل، بستر الهام پروردگار بوده و به واسطه این تفکر و تعقل می توانیم الهامات الهی را گوناگون کنیم؛ مثلا اینکه در راستای انجام برنامه ریزی تحقیق کنیم و بینیم جامعه به چه چیز نیاز دارد، که چنین مسئله ای ایجاد یک بستر تفکری می کند. حتی وقتی برنامه ای طراحی شده به سمت اجرا می رود، آن هم باید بر اساس الهام باشد. اینکه من این کار را چگونه و چه وقت انجام دهم تا بهترین حالتش باشد، باید براساس الهام، مشخص شود.

برای کاربردی کردن این بحث چند مثال عرض می کنم:

مثلا ما جمعی به نام مدرسه دانتنجوی قرآن و عترت علیه السلام و با ظرفیتی بسیار قابل توجه هستیم. حدود چند هزار نفر، افراد هم گرای معتقد به قرآن و اهل بیت علیهم السلام دور هم جمع شده ایم. اگر این هم گرایی طبق یک برنامه باشد، می تواند جریان سازی کند. مثلا اینکه تصمیم بگیریم

مهدکودک ها، مدارس، سربازخانه ها یا دانشگاه های کشور را سامان بدهیم. جمعیت و توان ما هم به حدی است که امکان این امر وجود دارد؛ چون یک پتانسیل علمی در مجموعه هست که آن علم می تواند نظام سازی کند، اما به شرط اینکه برنامه داشته و از مسیرش وارد شویم. بعضی در جامعه فقط قدرت دارند که مثلا مدرسه تأسیس کنند؛ اما به برخی دیگر نیز قدرت داده شده که بتوانند یک نظام را طراحی کنند. حتی لازم نیست آن را اجرا کنند؛ بلکه باید بسته و نرم افزار آن را تهیه کرده و عده ای دیگر آن را اجرا خواهند کرد. گویی بعضی فقط می توانند علم بفروشند؛ اما پیشرفت های علمی خارجی نیز بعضی ها به جای اینکه محصولاتشان را بفروشند، علمشان را می فروشند. تأسیس نیروگاه انرژی هسته ای، امکانات و هزینه بالایی می خواهد؛ اما بعضی علم آن را در اختیار داشته و می فروشند. با فروختن علم، هم سود بیشتری بدست می آورند و هم اینکه تنها چند نفر محدود برای آن کار کافی است. ما باید پتانسیل هایی که مدرسه قرآن در این ساختار دارد، را بشناسیم. اگر این پتانسیل ها شناخته شوند می توانیم در اغلب مناطقی از کشور که باید کار جدی در آنجا انجام شود، کار انجام دهیم.

مثلا مدرسه تعلیم و تزکیه تصمیم گرفت کتاب های فهم قرآن را در برنامه مدارس آموزش و پرورش وارد کند. سال اول بر روی سه یا چهار مدرسه ابتدایی در منطقه ۱۴ تهران این کار را انجام داد. در سال دوم دید که می تواند همه مدارس ابتدایی این منطقه را پوشش بدهد، پس برنامه ای ریخت و ۴۰ نفر از مربیان را درگیر کرد و همه مدارس ابتدایی را پوشش داد. اگر الان مدرسه تعلیم و تزکیه دوره فهم قرآن را به یک دوره مجازی یا یک نرم افزار تبدیل کند، می تواند این طرح را در همه مناطق آموزش و پرورش اجرا نماید. البته این مشروط به آن است که به سمت تولید نرم افزار پیش برود چون اگر در ذهنش این باشد که خودم طرح فهم قرآن را اجرا می کنم، هیچ وقت به عدد و نصاب مناسب نمی رسد.

لازمه این کار این است که اول علمی که موجود است آنقدر تفصیلی شده باشد که با مطالعه کتاب و نرم افزار بتوان عین آن را اجرا کرد، یعنی علم باید خیلی دم دست باشد و دوم اینکه متخصصان باید آنقدر ماهر بشوند که بتوانند آن علم را در محصولات مختلف جاری کنند.

بعضی از دوستان تمایل دارند مهد کودک بزنند. همان دوستان اگر همتشان را برای طرح درس های مهد کودک صرف کرده و اینها را به نرم افزارهای مختلف تبدیل و در اختیار مربیان مهد کودک قرار می دهند، بی شک با ۱۰۰ هزار مهدکودک تشنه ای این نرم افزارها مواجه می شدند. برای چنین امری، توان علمی نکته بسیار مهمی است. شما فقط می بایست به سمت تفصیلی کردن داشته ها و بردن آن به عرصه های مختلف پیش بروید؛ اینگونه می بینید که طی دو سال، اغلب مهد کودک های کشور بر اساس نظام شما بچه ها را تربیت می کنند. برای سربازخانه ها و دانشگاه ها هم همینطور است.

با توجه به آنچه عرض شد، وقتی شب قدر می شود و قرار است تصمیم بگیریم که برای سال بعد چه کارهایی باید انجام دهیم، می بایست توان خود و مجموعه را بشناسیم و این توان را در جایی پایین تر صرف نکنیم.

نتیجه نمی تواند کاری را در ساحت جمع تعریف کرده، با یک کمالی را به صورت جمعی ببیند، محکوم به کسالت، فشالت، سستی، حرص، بخل و... است. به نظر بنده اصلا امکان رهایی از این مشکلات هم برای فرد وجود ندارد، به شکلی که حتی اگر چند صباحی هم بیرون بیاید، دوباره به آن حالت نشدن برمی گردد.

بنابراین علت اصلی چنین حالت هایی در انسان، به فردگرایی او مربوط می شود، در نتیجه هر قدر که به نظام جمع گرایی^۱ نزدیک شود، قدرتش هم بیشتر می شود. گویی خداوند در قواعد زندگی انسان، کسی را که بخواهد به صورت فردی به کمال برسد، به ابر بودن محکوم کرده است. اگر این حرف من درست باشد و استنادات قرآنی و روایی برای آن وجود داشته باشد، به این معنا خواهد بود که راه موفقیت در برنامه ریزی - حتی برنامه ریزی فردی - جمع گرایی است. مثلا ما جمعی درست کرده و قرار می گذاریم با هم کاری انجام داده و به هدفی برسیم؛ مثلا احکام بخوانیم، قرآن یاد بگیریم، فلان صفاتمان را درست کنیم و... ممکن است هر کدام از ما در خانه خودش این کار را انجام دهد؛ اما در قراری مشترک و تا زمانی معین در حال انجام آن باشیم. همین که یک نفر به دو نفر تبدیل شود، به یکباره قدرت زیادتر می شود.

پس در جواب این سوال باید گفت آن هایی که در برنامه ریزی فردی شان نواقصی می بینند، به این خاطر است که به نسبت افق برنامه ریزی شان، جمع گرایی ندارند؛ بنابراین باید جمع گرایی شان را تقویت کنند. مثلا کارهایشان را در دایره جمع قرار داده و فردیت برایشان مطرح نباشد. البته خود این مطلب هم باید تبیین بشود. اگر بخواهیم تعریفی در این باره داشته باشیم، باید فکر کنید جمعی مثل مدرسه قرآن وجود ندارد و حالا شما و خانواده تان در روستا یا شهری حضور دارید. در چنین موقعیتی مثل حضرت ابراهیم علیه السلام که می رفت، می گشت و کسی را پیدا می کرد تا به تنهایی غذا نخورد؛ شما هم وقتی بنا را بر انجام کاری می گذارید، باید به گونه ای باشد که آن را به تنهایی انجام نداده و به دنبال کسی باشید تا آن را با هم انجام دهید. هرکاری را می شود با یک نفری پیوند داد.

یکی از دلایل ناکامی ما در برنامه جمعی به خاطر این است که از همان ابتدای زندگی در فضای جامعه قرار گرفته و با جمع مواجه شدیم. اما اگر ما از ابتدا با جمع مواجه نشده و خودمان مؤسس جمع می شدیم، برنامه هایمان خیلی فرق می کرد.

مثلا اطراف ما پر از افراد فرهیخته ای است که اصلا سراغی از آن ها گرفته نمی شود. آدم هایی که کارهای زیادی بلد هستند؛ اما کسی از آنها سراغی نمی گیرد، یعنی واقعا می شود پذیرفت که کسی به این آدم نیازی ندارد؛ اینطور نیست بلکه فکری برای استفاده از این افراد وجود ندارد؛ چون همه در جمع هستند، اما فردی زندگی می کنند. هرچه در انجام برنامه هایمان به جمع گرایی توجه بیشتری کنیم و هم چنین هرچه در این راستا، جمع ها هم گرا تر باشند، بهتر است.

به همین دلیل بحث برادری را در مدرسه قرآن مطرح کردیم که البته متأسفانه اهمیتی روی آن صورت نگرفت. البته کارهایی انجام شد، اما اهتمام جدی، به این معنا که هر فردی وارد مدرسه می شود، حالت برادری با کسی برقرار کند، به گونه ای که با هم داد و ستد داشته باشند، اتفاق نیفتاد. این نشان می دهد که برنامه ریزی های افراد در مجموعه، هنوز فردی است و چنین برنامه ریزی هایی محکوم به شکست اند.

نظام برادری؛ تنها سامان دهنده برنامه ریزی های فردی و جمعی

بنده هرچه بررسی می کنم، می بینم گویا راهی جز این نیست و تا موقعی که نتوانیم برادری را در بین خودمان رواج دهیم، امکان ندارد به برنامه ریزی صحیح، سالم، موفق و پایدار برسیم. برادری ها باعث می شوند که دو نفر در نقطه مشترکی به هم اتصال پیدا کرده و به تدریج، افراد به صورت شبکه ارتباطی با هم مرتبط شوند. با برادری، حتی نیاز به برگزاری بسیاری از کلاس ها نیز منتفی می شود. تعداد جلسات کلاس ها ممکن است از ۱۲ جلسه به دو یا سه جلسه - مثلا به صورت رفع اشکال - تقلیل پیدا کنند. در چنین نظامی، شکار کردن افراد قوی در جامعه بسیار سهل می شود. بدین روش استفاده از افراد قوی ای که به صورت فردی در جامعه کار می کنند، توسط این جمع راحت شده و شبکه کردن نیروهای متعهد انقلابی در جامعه امری عادی می شود. جمع، یک هسته مرکزی مثلا ۴۰۰ نفره پیدا می کند که هر کدام، خودشان، ارتباطات مختلفی داشته و در کوتاه ترین مدت به چندین هزار نفر تبدیل شده و جریان ایجاد می کند.

به این شناخت، تفکر و تعقل می گویند و در این بستر از خدا می خواهیم که به ما الهام کند تا بهترین چینش را در سیر علمی خود داشته باشیم. اما اگر با تفکر و تعقل توان های خودمان را نشناختیم، شب قدر هم می گوئیم خدایا سه تا مهدکودک به من بده! البته خوشبختانه خدا به حرف ما گوش نمی دهد و کار خودش را می کند! او اگر می خواست دعا های ما را مستجاب کند، چه بدبخت می شدیم! مثلا می گوئیم خدایا نمی شود فضای ما خیلی وسیع تر شود؟! یک جای بازی برای بچه ها داشته باشیم؟! و... و این ها جزو درخواست های شب قدرمان قرار می گیرند؛ در حالیکه باید تفکر و تعقل کنیم و ببینیم چه توان هایی در این مجموعه هست که جای دیگری نیست و بر اساس آن برنامه ریزی داشته باشیم.

الان که قدری با دانشگاه ها و مراکز مختلف مثل بهزیستی و بهترین متخصصان کودک مواجه می شویم، می بینیم که فضا، خالی خالی است، یعنی کاری برای کودک که منسجم باشد و بتوان بر اساس آن، طرح درس تهیه کرد، یا وجود ندارد یا در صورت وجود هم به شکل تصادفی پیدا می شود. کسی یا طرحی نیست که بتوان به آن تکیه کرد؛ ولی الحمدلله چنین پشتوانه ای اینجا وجود دارد.

من وقتی می خواهم در برنامه ریزی به الهام ربانی توجه کنم، باید چنین شناختی از این توان ها داشته باشم تا بتوانم درخواست کنم که خدایا به من قدرت بده تا نظامی تولید کنم که همه مهدکودک ها و دبستان ها را بر اساس آن متحول کنم. این گونه فکر کردن هم منوط به علمی است که خدا آن علم را هم داده است.

مشکل ما در مجموعه این است که بعضی افراد کاملا عملیاتی فکر می کنند. یعنی به سبک اینکه برویم و مهد کودک بزنیم. سوال ما این است که اگر فرضا یک مهدکودک هم بزنید چه می شود؟! چند نفر را می توانید پوشش بدهید؟! چقدر مربی مشغول کار می شوند؟! شما علمی دارید که می توانید با صرف یک دهم از وقت تأسیس یک مهد و یک صدم از هزینه چنین کاری، به نتیجه برسید. فقط کافی است دو سال وقت بگذارید و یک جمع متخصص بشوید و یک نظام درست کنید. ما از سال ۸۶ این نکته را گفته ایم و الان داریم نتیجه اش را می بینیم. جامعه و نهادها سند و برنامه می خواهند و کارشان گیر است.

ممکن است کسی بگوید اینکه برنامه ام تأسیس یک مهدکودک باشد و مثلا دو ماه وقت صرف کنم تا هزینه آن را فراهم کنم اما در آخر هم این اتفاق نیفتد؛ خودش نوعی الهام است و الهام هم که خطا نمی کند. در جواب می گوئیم بله، ولی الهامی منطبق بر دایره تکوین و هستی نیست بلکه از الهامات نامؤثر است، البته جزا و پاداش هم دارد؛ اما مگر شما دنبال جزا و پاداش هستید؟! شما می خواهید کاری انجام دهید و مملکت را درست کنید.

ان شاء الله خداوند توفیق دهد و ما بتوانیم حقیقت (تعادل) را بین برنامه ریزی و الهام جمع کنیم. این خصوصیت، اگر نصیب کسی شود، عطای بسیار باشکوهی است.

جمع گرایی؛ کلید رفع موانع برنامه ریزی

یک مسئله عمومی در برنامه ریزی افراد وجود دارد و آن اینکه می گویند ما خیلی وقت ها در زندگی برنامه ریزی می کنیم؛ ولی بنا به دلایلی در انجام آن موفق نیستیم. در بررسی دلایل آن متوجه می شویم که یک سری عوامل کندکننده در زندگی هست که با وجود تلاش و ممارست، از پس حذف این عوامل بر نمی آئیم. مثلا می دانیم که باید فلان کار را بکنیم، ولی به دلیل وجود موانعی نمی توانیم آن کار را انجام دهیم و از طرفی، جلوی آن موانع را هم نمی توانیم بگیریم. پاسخ اینکه گاهی می شود که انسان برنامه ای می ریزد و بعد به خاطر اینکه دلش نمی کشد یا حالش را ندارد، آن را انجام نمی دهد. گاهی اوقات نیز حالتی چون لجبازی و ناتوانی یا عوامل دیگری مانع انجام برنامه می شوند. مثل همان مواردی که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در دعای تعقیب نماز صبح از آن به خدا پناه می برند: کسل، فشل، بخل و... و در واقع، در این موارد انسان از پس خودش بر نمی آید. نمی دانم چرا گاهی اوقات انسان با خودش لجبازی می کند یا با وجود دانستن موارد اصلاحی، آن ها را انجام نمی دهد. بدترین حالت این است که گاهی دانستن و انجام ندادن با ندانستن و انجام ندادن با هم مخلوط می شوند. در همین دو هفته ای که به این سوال فکر می کردم به جوابی برای خودم رسیدم و آن هم اینکه انسان تا وقتی که فردگراست، یعنی در زندگی فردی زندگی می کند - یعنی حتی زندگی خانوادگی را به سبک فردی دارد - به این معنا که فقط کمال خودش مهم می شود و به فهم مفهوم جمع نائل نشده و در

این هسته مرکزی باید با هم اتحاد و پیوند داشته باشند.

اینکه در نظام شیعه، عید غدیر خم در راستای بحث برادری و نظام ولایت و امامت گذاشته شده و به عنوان بزرگترین عید نیز مطرح است، به خاطر نوع کارکرد این سازه است که خیلی سریع می تواند در همه شهرهای دنیا شعبه ایجاد کند. فقط کافی است که آن هسته مرکزی، یک هسته مرکزی قوی باشد و بتواند پیوندها را خوب برقرار کند، یعنی واقعا برادری اش به گونه ای باشد که در روایات امام صادق (علیه السلام) مطرح شده است.

پس اگر یک نفر گفت که ما در برنامه ریزی فردی ضعف داریم، جوابش این است که «علیکم به برادری و ارتباطات؛ ارتباطات را تقویت کنید؛ کارهای جمعی بکنید». بنده قبلا هم اعلام کردم که دوستان باید بر ایجاد حلقه های مباحثاتی اهتمام داشته و به منشی های محترم مدرسه اعلام کنند که هرکسی خواست مباحثه کند، ما در خدمتیم. یعنی الان باید حداقل ۳۰ اسم داشته باشیم برای کسانی که خواستار کارهای مباحثه ای هستند. چون ایجاد کردن پیوندهای جدید در کلاس ها اتفاق نمی افتد. ممکن است محملی برای آن امر باشد؛ اما کافی نیست. کسی که وقت نمی کند کارش را فردی انجام دهد، اگر کار جمعی اش را دو برابر کند، به کارهای فردی اش نیز می رسد. این اقتضاء قواعد جمع است.

بحث جمع گرایی و اقداماتی که بالاخص در مدرسه دعا و فقه حکومتی در حوزه برادری در حال انجام است، کارهایی مهمی هستند. بنا شده اولین کار مدرسه دعا و فقه حکومتی ایجاد این روحیه و گسترش چنین پیوندهایی باشد. انقلاب اسلامی به این پیوندها و شبکه اجتماعی نیاز دارد. شبکه اجتماعی در موبایل نیست؛ بلکه وصل به قلب است. شبکه اجتماعی حقیقی، قلبی بوده و مبدع آن نیز انبیاء هستند و متصدی آن هم نظام امامت و ولایت است. اصلا نظام امامت و ولایت به غیر از حالت شبکه اجتماعی نیست یعنی یک ایمان جاری در تک تک انسان ها، که هر کدام به عنوان پل ایمان و ناقل علم به دیگری است. این یعنی همانی که بلد هستی را به دیگری یاد بده. چون اگر چیزی را که یاد گرفتید، به دیگری آموزش بدهید، قدرتتان خیلی بیشتر می شود، تا اینکه فقط برای خودتان باشد. مثلا اگر چیزی را که یاد گرفتید و به ۱۰۰ نفر آموزش دادید، قدرتتان خیلی بیشتر می شود و اگر همان را قرار باشد به ده هزار نفر آموزش دهید، قدرت و یادگیری تان خیلی خیلی بیشتر می شود. حتی برای گسترش این آموزش به ذهن تان می رسد که می شود فیلم و مستند تولید کرد. در اثر چنین گسترش ارتباطاتی است که ایده هایی مانند مستندسازی و... به ذهن فرد می رسد وگرنه اگر قرار باشد این یادگیری فقط بین چند نفر بماند، که همان کتاب را می خوانند و مباحثه می کنند و کافی است!

رسانای علم به دیگران؛ مظهر اسم رحمان خدا

مسئولین مدارس باید بعد از یک سال برای خودشان جانشین داشته باشند و هر جانشین، برای خودش جانشین دیگری تا االی آخر. هرکسی که درس می دهد نیز باید برای خودش جانشین داشته باشد. میل به تک بودن اصلا خوب نیست.

سوالی که ایجاد می شود این است که اینگونه ممکن است دیگر نتوانیم کاری را فردی انجام بدهیم. در جواب باید گفت: در جمع بودن با جمعی بودن فرق می کند. الان ما در جمع هستیم؛ ولی فردی زندگی می کنیم، ما وحشتان را با جمع دفع می کنیم. یعنی اگر تک باشیم وحشت داریم. جمعی زندگی کردن یعنی این حرفی را که یاد گرفتیم در جایی نگه می داریم و سعی می کنیم به نحوی به بقیه منتقل کنیم. تلاش می کنیم رسنا باشم و مطالب در خودم بمانند! انسان مظهر اسم رحمانیت خداست و نمی تواند نارسا باشد. اگر خیر و برکتی نازل شد، نمی تواند برای خودش نگه دارد، باید حتما آن را به بقیه برساند. نمی تواند لقمه را به تنهایی بخورد. داشتن چنین حالتی خیلی مهم است.

موفقیت هرکسی در برنامه ریزی، منوط به رسنا شدنش است. هر قدر انسان ها نارسا باشند، در برنامه ریزی فردی شان هم ناکام هستند، ولو اینکه به ظاهر موفق به نظر برسند. مثلا ممکن است فرد دکترا گرفته و هیأت علمی هم باشد، ۵۰ سال هم از کارش گذشته؛ ولی نمی تواند در جامعه تحولی تا حتی یک جریان علمی ایجاد کند. پس ما باید هر چیزی را طوری یاد بگیریم که بتوانیم آن را انتقال دهیم.

لزوم وجود یک نقشه واحد جهت جاییابی نیروها

این که مجموعه مدارس، مجموعه افراد، یک جوری باهم متحد شوند که حتی وقتی پژوهش

می کنند، آموزش می دهند، کلاس می روند، کلاس می گذارند، در یک نظام و بر اساس نقشه ای واحد بوده و کسی نباشد که حتی در دو ساعت وقتی که برای کاری اختصاص می دهد، در خارج از این نظام و بر اساس تصمیم خود عمل کند، آن وقت می توان گفت که در یک نظام جمعی در حال زندگی هستیم. بعضی ممکن است فکر کنند اینگونه دستشان بسته می شود؛ این در حالی است که در چنین نظامی امکان فعالیت بسیار بهتر و بیشتر فراهم است؛ چرا که به کارهای شما جهت داده و باعث می شود اگر پس از مدتی، پنج کتاب دارید، این پنج جلد همان پنج تایی باشند که می باید تولید می شدند، و گرنه پنج سال بعد می بینید ۵۰۰ کتاب دارید، که هیچ کدام، آن چیزی که باید باشند، نیستند و فقط به این درد می خورند که بگوییم ما چقدر قوی هستیم! یا ما چقدر توانمندیم! یعنی با وجود آنکه فراوانی خروجی ما دیگران را متعجب می سازد؛ اما نه توانی از ما ابراز شده و نه حرکتی از ما دیده می شود، آنقدر که حتی یکی از این کتاب ها را نمی توان در جایی درس داد. این در حالی است که شما می توانستید در این پنج سال فقط یک کتاب برای اول ابتدایی تولید کنید و در ادامه، سعی و اهتمام تان را بر ایجاد تحول در این حوزه متمرکز کنید و به بیان دیگر به ایجاد جریان مبادرت بنمایید.

جمع، هدف جمعی داشتن، نقشه داشتن، و مهمتر از همه اینکه هرکسی در نقشه جای خودش را بداند، نکات مهمی اند که در جمع گرایی موضوعیت می یابند.

اینگونه است که می توان در باره پذیرش یا رد پیشنهادات دیگران تصمیم گیری کرد. اینکه جمعی همه پیشنهادات بیرونی را بپذیرد، یعنی قطعا یک جای کار ایراد دارد. باید هر فردی در جمع، جای خودش را بداند یعنی معلوم باشد که او چه کارهایی باید انجام دهد و اگر آنها را انجام ندهد، یا کار دیگری بکند، هدر می رود.

در مجموعه مدرسه قرآن، مدرسه دعا و وظیفه چنین طراحی و برنامه ریزی ای را دارد که البته باید با مشارکت همه اعضا انجام شود و پیشنهاد کمک برای نگارش برنامه پنج ساله مجمع مدارس نیز در همین راستا مطرح شد. در چنین برنامه ای، اینکه چه کتاب هایی باید نوشته شود، چه کلاس هایی باید گذاشته شود، چه نقطه هایی باید فتح شود، چه کسی باید کجا باشد و... معلوم است. در چنین طراحی ای، در هنگام اجرا، هر کسی در سمت خودش بهترین بوده و بهترین کار را انجام می دهد و طی اجرا و پس از آن نیز، همه رشد می کنند.

البته اصلا مهم نیست که یک فرد بزرگ شود، اگر جایی دیدید که افراد در حال بزرگ شدن هستند، یک جای کار ایراد دارد. فرد نباید بزرگ شود، بلکه جمع باید بزرگ شود. باید ۱۰ جمع و گروه درست شود، نه ۱۰ شخص! به وسیله جمع، منیت ها باید برطرف شوند. اگر جمع نباشد، افراد بزرگ می شوند. اگر بگویند آقای فلانی چقدر علم دارد، هم خود آن شخص خراب شده است و هم علمش؛ اما اگر بگویند خدا به مجموعه برکت داده، چقدر جمع خوبی دارید، دست به هر کدام تان که می گذاریم، عالم هستید، نمی توان گفت یک نفر از این مجموعه وجود دارد که علم یا تقوا ندارد؛ یعنی تقوا و علم را به جمع نسبت دهند؛ این درست است. جمعی که این طور همدل است، یک روح معنوی دارد. در چنین جمعی، وقتی فردی از نتایج و دستاوردهایی سخن می گوید به عنوان نماینده آن جمع حرف می زند. اسلام اینطوری پیش رفت. به خاطر همین حج باعث طهارت می شود؛ چون انسان را از منیت خارج می کند.

برپایی نظام کارگروه های تخصصی جهت تشکیل هسته های مقاومت در اقصی نقاط کشور
نکته آخر اینکه خدا را شکر مجموعه، در سیر تکاملی اش به پیشرفت های قابل توجهی رسیده و در این مسیر مدرسه ها در حال تبدیل شدن به کارگروه هستند. بعضی از مدرسه ها، کارگروه هایشان را ایجاد کرده و بقیه نیز ان شاء الله تا آخر شهریور سال آینده این کار را انجام خواهند داد.

کاری که کارگروه ها می کنند این است که مدرسه را به اجزای چندگانه ای تبدیل میکنند که در طی آن، مدیریت مدرسه بین اعضا پخش می شود یعنی مثلا به جای آنکه شما یک مسئول مدرسه داشته باشید، چهار مسئول کارگروه دارید و مسئول مدرسه برای هماهنگی حضور دارد. این به معنای این است که هر کارگروهی خودش باید جذب داشته باشد. اگر کارگروهی سه نفر است، تا شش ماه آینده باید ۱۰ نفر بشود، که ۱۰ نفر متخصص باشند، نه سیاهی لشکر! و باید کادر آموزشی و پژوهشی داشته باشند. پس کارگروه ها باید فکر کنند که چطور می شود نفرات را زیاد کرد و سیر مطالعاتی، پیشرفت علمی، کار آموزشی و... داشت. یعنی اول باید

بلکه قرار است فرد یک سیر مطالعاتی داشته باشد و از همان اول حضور، آن را شروع کند، تا مثلا پس از اتمام مطالعه و مباحثه هر کتاب، بتوان فرد را برای تدریس آن موضوع به جایی فرستاد. اگر هم سوالی از آن‌ها پرسیده شود و ندانند، چون نظامات شبکه‌ای است، بلافاصله به مراتب بالا ارجاع داده می‌شود و جواب دریافت می‌کند و دوباره عمل می‌کنند. بدین صورت ساختارها جای افراد را می‌گیرند. اگر این نظام صورت بگیرد، به دلیل نوآوری در ساختار، منجر می‌شود که میزان رغبت افراد به جمع‌ها به شدت افزایش پیدا کند. چون انسان‌ها فطرتا تمایل به نوآوری دارند و یک مرتبه مجمع مدارس از طریق جمع‌هایش فربه می‌شود، در غیر این صورت ممکن است خطرناک شود.

گسترش به صورت ساختاری، ایجاد جریان شبکه‌ای در سطح کشور برای دفاع از انقلاب اسلامی می‌کند. این کار را فقط و فقط به عنوان دفاع از انقلاب اسلامی باید انجام داد. یعنی مدرسه قرآن باید هدف و اولویت اول و مهمترین مقصدش را استمرار انقلاب اسلامی، با اهداف امام خمینی (ره) و نظام فکری رهبری قرار دهد. چون تفصیل اهداف امام خمینی (ره) همان نظام فکری رهبری می‌شود. البته مجموعه یک استقلال در رجوع به قرآن و عترت علیه السلام دارد که در نوع خود، جالب است. یعنی تبعیت‌اش از امام خمینی (ره) و رهبری تقلیدی نیست بلکه تحقیقی است یعنی چون محوریت هر دو با قرآن است، اشتراک دارند و به یک نظام رسیده‌اند. و باز چون تحقیقی است، لذا می‌تواند پیش‌بینی کند که رهبری پنج سال دیگر ایده‌هایش چیست و طبق آن نظام، عملیات طراحی کند. به این روش، مدل قمر بنی هاشم علیه السلام می‌گویند، یعنی کسی که در تبعیت از رهبر اقتدار فقهاتی دارد. بداند تبعیت محض، علمدار تولید نمی‌کند. علمداری، یک نظام فقهاتی دارد. بعد وقتی نگاه میکنید می‌بینید چقدر جالب است که دقیقا روی مژ نظرات امام خمینی (ره) و رهبری در حال حرکتید، حتی می‌بینید همان کاری که در آن هفته حرفش زده شده است را شما در آن هفته انجام داده‌اید. پس ما درصدد بنای چنین سیستمی هستیم. البته هرجایی هم که از این خط، عدول کنیم یعنی جمع نبوده‌ایم، و قرآنی کار نکرده‌ایم، بلکه انحراف در تدبیر داشتیم که باید برگردیم و ببینیم که در کجایا نقص فهم بوده است. در این حالت هم حجت ظاهر دارید و هم حجت باطن. انسان نمی‌تواند در زندگی فقط به حجت‌های باطنی و عقلی رجوع کند بلکه حتما باید حجت ظاهر هم داشته باشد. الحمدلله مسیر مجموعه دارد این جریان را با شدت و حدت و بدون هیچ نگرانی طی می‌کند. افرادی که احساس ضعف و نگرانی می‌کنند، لطفا این احساسات را نداشته باشند! به جایش سرعشان، ارتباطاتشان و جمع‌گرایی را بیشتر کنند تا مشکلشان حل شود.

جمع‌گرایی یعنی اینکه اگر برایم مهم است اصلاحاتی در خود ایجاد کنم، یک نفر قوی‌تر را پیدا کنم و شاهد بگذارم تا به او گزارش بدهم و در صورت خطا، تنبیه تعیین کند. اینطوری بلافاصله نقص‌هایم را پیدا می‌کنم و هم به افراد قوی وصل می‌شوم و تنبیه‌های آن‌ها را می‌پذیرم. حتی لازم نیست او قوی‌تر از خودم باشد، بلکه فقط با او قرار می‌گذارم و به خاطر رودربایستی با او هم که شده، می‌توانم یک سری چیزها را دیگر اصلاح کنم. این کار را حتی می‌شود روی اطفال انجام داد یعنی قول و قرارها را با یک بچه گذاشت و کم کم تبدیل به پدر و مادر خوبی شد. به آن بچه، واقعا به چشم استاد نگاه می‌کنم و واقعا هم چیزی از او یاد می‌گیرم. اینگونه نطق او باز شده و استاد می‌شود. این دید خیلی مهم است که نگاهمان به عالم، نگاه به یک موجود باشعور باشد. حال چه برسد به مؤمن که مستجاب الدعوه هم هست! اگر من بلد باشم با خدا مناجات کنم، با آبروی مومنان می‌توانم همه دعاها را جواب کنم.

۱. جمع‌گرایی یعنی یک سری اهداف جمعی داشته و بخواهیم به آن اهداف جمعی به صورت یک تن واحد دست پیدا کنیم. در واقع همان بحث‌هایی که ذیل بحث امت گفته شد.

۲. سوره انفال، آیه ۶۰

خودشان را ساماندهی کنند و سپس به مرحله خروجی دادن، ورود پیدا کنند. اگر کارگروهی، در ابتدای امر، به جای اینکه خودش را سامان بدهد، به دادن خروجی اقدام کند، کار اشتباهی کرده است. کارگروه تا زمانی که خودش را نظم نداده، نمی‌تواند به کسی خدمت‌رسانی کند. البته اگر خدمت‌رسانی را به عنوانی مسیر و بستری برای منظم شدن قرار داد، اشکالی ندارد؛ ولی اصل با ساماندهی است.

بعد از اجرای این طرح در بازه زمانی پنج ساله، ۱۰ تا ۴۰ نیروی متخصص در رشته‌های مختلف و حداقل ۵۰۰ نفر برای تدریس در لایه‌های مختلف در اختیار خواهیم داشت.

انشاءالله خدا توفیق بدهد در این مسیری که گام برداشته‌ایم و سعی کنیم هر کارگروهی مشابه‌های خودش را از مدرسه‌های مختلف جذب کند. این منجر می‌شود افرادی که اشتباهی جایی رفته‌اند، ببینند و در کارگروه‌های خودش قرار بگیرند. بروزات کارگروه‌ها باید زیاد شود تا افرادی که اشتباه رفته‌اند بتوانند بفهمند که این‌جا، جای آن‌هاست. آنقدر باید بروزات زیاد شود که هر فردی که وارد مدرسه می‌شود اول به کلاس‌های تدبیر برود و بعد در کارگروهش قرار بگیرد. یعنی از همان اول که آموزش را شروع می‌کند با خروجی تخصصی شروع کند. اگر آموزش‌ها با خروجی نباشند، اصلا آموزش تحقق پیدا نمی‌کند.

کارگروه‌ها اینگونه نباید باشند که هرکسی بیاید و نداند در آن چه کاره است! بلکه افراد از همان اول وقتی می‌آیند، شفاف بدانند که منطقه عملیاتی‌شان چیست و بلافاصله با حد مشخصی از قرآن خواندن، مشغول عملیات هم بشوند و نواقص عملیات را با قرآن برطرف کنند. یعنی قرآن محل تجهیز ساز و برگ عملیات می‌شود؛ «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...»^۱. اینگونه هر کارگروه یک محل تجهیز و یک محل مواجهاندن فرد با منطقه‌های بیرونی و عملیات‌های سخت پیدا می‌کند.

اگر این طرح تحقق پیدا کند، نه تنها موفق شده‌اید که قرآن را آموزش دهید - که بالذات کار خیلی خوبی است - بلکه توانسته‌اید نظامی را ابداع کنید که در ساحت بسیج کردن انسان‌های عالم و فقیه برای حفظ و صیانت از انقلاب اسلامی، آن‌ها را به سرعت تبدیل به هسته‌های مقاومت در منطقه‌های مختلف شهری کند، آن هم نظام‌مند و تخصصی. این، خیلی مهم است. مثلا اینکه بتوانید در هر یک از حوزه‌های کودک، نوجوان و... ۱۰۰ نفر داشته باشید. آن هم ۱۰۰ نفرهایی که نظیر ندارند، چون قرآن می‌خوانند و ایجادکننده هسته‌های تخصصی‌اند.

وقتی کارگروه درست می‌کنید جمع را سامان می‌دهد و به نحوی سامان می‌دهد که وقتی فردی وارد جمع شد، سیر مطالعاتی‌اش و اینکه دقیقا چه کارهایی باید انجام شود، معلوم است. هر کارگروه فلوچارت دارد و مرتباً هم در حال گسترش است. اینگونه هر فردی که وارد مدرسه می‌شود از اول با جمع و روحیه جمعی مواجه می‌شود و دیگر افراد برایش مهم نخواهد بود و فقط جمع‌های هم‌گرا می‌بیند. اما الان افراد وقتی وارد مدرسه می‌شوند اگر مربی‌شان عوض شود، ریزش پیدا می‌کنند! این خیلی بد است و یعنی نقص یا انحراف. یعنی به افراد القاء می‌شود که متکی به شخصیت‌ها باشند، نه متکی به جمعیت‌ها. در صورتی که اگر وقتی فرد وارد جمع شود، ببیند می‌تواند از راه‌های مختلف کتابی را بخواند و کارش و خروجی هم مشخص است، دیگر فقط مسئله‌اش این می‌شود که لایه‌لای زندگی، ۱۰ ساعت وقت خالی کند، روی ریل بیفتد و در نقشه قرار بگیرد. در واقع ما باید ساختاری طراحی کنیم که آن ساختار جمع‌گرا و تدبیری باشد. وقتی قوت تدبیر را به ساختار تفویض می‌کنید، اگر فرد ضعیفی هم وارد سیستم شد، هرکاری کند تدبیری جواب می‌دهد. ولی اگر به افراد اعتنا کردید و روی ساختار کار نکردید، کافی است که یک نفر از افراد قدر حذف شود یا مهاجرت کند تا مجموعه کاملا زمین‌گیر شود و یا اینکه تدبیری بودن هر کاری منوط به اشخاص می‌شود که در صورت نبودن‌شان، نمی‌شود روی کار حساب باز کرد. این موارد بسیار مهم است.

در کارگروه‌ها قرار نیست کتاب بنیادی تألیف شود، پس لزومی به تخصص آن‌چنانی نیست